

بقلم : آقای طاهری شهاب

## دانش‌طلبی شاهنشاهان قدیم ایران

نامه داریوش به هرقلیطوس حکیم

بلندی مقام و صفای طینت مخصوص يك جماعت نیست بلکه چون دورساعت قومی در رسد بزرگان با قدرت و پادشاهان با حشمت نیز قدر دانش و هنر و فضل و تقوی بفطرت پاك و ذوق سلیم بشناسد و صاحبان آن را در اقطار بعیده بجویند و بمحضر خویش بخوانند آنوقت است که ترقی دانش و لوازم تمدن بکمال رسد و معلوم شود همای دولت بهر معنی بر سرها سایه گستر است زیرا همچنانکه باید ارباب علم و هنر و مالکان کمالات معنوی کمال را تنها برای کمال بجویند و قدر استغنا و بلندی همت ایشان خداوندان مال و جلال را بخضوع و شوق طلب بیارد، خداوندان ثروت و جاه دارندگان افسرو گاه نیز باید با بخت مقبل طلبکار صحبت دانا یان و مشوق فضل و هنر باشند.

باری آنچه در گذشته دیده شده بی نیازی اهل معنی نسبت بعزت دنیوی که بقول خواجه حافظ شیرازی - پشمین کلاه خویش را بصد تاج خسروی نمی - فروشند - نیازمندی اهل عزت نیز بدرک مقامات معنوی واجب است زیرا که :

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی

کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

در این مقاله ما حکایتی را که از کتاب تاریخ الحکمای دیو جانس diogène laërce از فضلالی معتبر یونان قدیم که در مائه دوم میلادی میزیسته والپته اهل خبر و تحقیق با دیو جانس کلبی حکیم مشهور دیگر اشتباه نخواهند

کرد درباره دانش طلبی شاهنشاهان قدیم ایران نقل می کنیم و ابنای روزگار خود را بشکر در دقایق و نکات این سؤال و جواب دعوت مینمائیم و قبل از بیان نامه ها بشرح مختصری در پیرامون فلسفه و عقاید و زندگانی هرقلیطوس حکیم می پردازیم .

یکی از بزرگان حکمای یونان که زماناً بر (سقراط) مقدم است هرقلیطوس از اهالی افیسوس *Heraclite d'ephèse* میباشد .

دوران او در حدود سنه پانصد قبل از میلاد بوده ، از رسائل او هیچ باقی نمانده و از تعلیماتش جز آنچه حکما و مورخین قریب العهد او مذکور داشته اند چیزی بدست نیست .

بیاناتش مجمل و مبهم است چنانکه حکمائی که آراء فلسفی او را نقل کرده بدشواری فهم آن اذعان نموده اند .

آنچه معلوم میشود اساس فلسفه هرقلیطوس بر اثبات بیقراری و بی ثباتی عالم است و او این معنی را بر سبیل پند و موعظه بطرزیکه شعرا و عرفائی امثال سنائی و عطار و دیگران گفته اند اظهار نمیکند بلکه مطلقاً منکر وجود است و حقیقت عالم را بیقراری و حرکت و تبدل می پندارد و میگوید : ( بودن ) غلط و ( گردیدن ) حقیقت است . و چون بیقرارتر و متحرک تر از آتش چیزی نیافته اصل اشیاء و ماده المود را آتش دانسته و همه چیز را تحولات و تبدلات مختلفه آن پنداشته و بر این عقیده بوده که چون تغییر و تبدل اشیاء مستلزم آنست که در آن واحد موجود و معدوم باشند پس مدار امور عالم بر جمع اضداد و جنگ و جدال است . چون آوازه دانش این حکیم از یونان بایران رسید داریوش کبیر شاهنشاه دانش دوست هخامنشی طالب ملاقات و استفاده از صحبت او گردید و با ارسال نامه ای

دانشمند یونانی را بدربارخود طلبید ولی حکیم مذکور با خوی درویشی واستغنای طبیعی که داشت گوشه نشینی خود را بر مصاحبت متقاضی ترجیح داد و اینک متن دو نامه‌ایکه بین داریوش و هرقلیطوس مبادله شده ذیلا درج میگردد .

### ۱- نامه داریوش کبیر

شاه داریوش پسر هیستاسب به هرقلیطوس افسوسوی سلام میرساند - کتابی در حکمت طبیعی نگاشته که فهم آن مشکل و بیانش دشوار است و چون در بعضی از تعبیرات آن نظر کرده شود آراء مهمه در باب چگونگی عالم و آنچه در آن مستفاد میگردد که بتائید الهی بظهور رسیده است لیکن رویهمرفته ذهن در حال تردید باقی میماند .

کسانیکه کتاب را مطالعه کرده اکثر از بیان معنی واقعی عبارات عاجزند . شاه داریوش پسر هیستاسب آرزومند است که بقیض استماع بیان تو نایل شده از معارف یونانی بهره‌مند گردد همان به که نزد من آئی و در کاخ پادشاهی من جای گیری چه غالباً یونانیان نسبت بحکما تکریمی که لایق قدر ایشان است منظور نمیدارند و سخنان دلچسب ایشان را هر چند سزاوار استماع و دقت نظر است محل اعتنا قرار نمیدهند اما من ترا محترم و معزز خواهم داشت و هر روز با تو مصاحبت شایسته و توقیر خواهم نمود و کردار شاگردان تو بر وفق تعلیمات تو در جاده تقوی خواهد بود .

### ۲- نامه هرقلیطوس حکیم :

هرقلیطوس افسوسوی به شاه داریوش پسر هیستاسب سلام میرساند - مردم روزگار همه از راستی و راستکاری دورند و بسفاهت و شرارت نزدیک ازین رو مبتلا به طمع و رزی و جاه طلبی میباشند چندانکه نهایت آن پیدا نیست ، اما من

با فرومایگی آنان کار ندارم و چون از کبر و زیاده‌طلبی گریزانم و می‌خواهم از حسد و عناد همشهریان خود در امان باشم به ایران نمی‌آیم و بزندگان‌گانی درویشی خود قانعم و بر آنچه طبع راغب است می‌روم.

ملاحظه فرمائید که در دوهزار و پانصد سال پیش با آنهمه نقصان در وسائل ارتباط و اختلاف السنه و نژاد کتاب حکمت هرقلیطوس در حیات او با اشکالی که فهم آن نه فقط برای خارجیان بلکه برای همزبانان او داشته بدربار ایران رسیده و پادشاه یعنی شخص داریوش از مضامین آن باخبر و طالب استفاده از صحبت نگارنده آن شده آیا اینحال قوت ظهور و درخشندگی نور دانش و کمال توجه و التفات مردم قدیم ایران را نمی‌رساند؟

آیا پاکی گوهر و بلندی نظر و لطافت ذوق اجداد ایرانی ما را ظاهر نمی‌سازد؟ آیا معلوم نمی‌کند دولت باحشمت ایران بخلاف آنچه در نظر های سطحی جلوه مینماید تنها با سادگی و خشونت جنگجویی ساخته نشده و چنان دولت منظم که قرن‌ها نگهبانی تمدن کند از اول قدم باید توجه کامل بدانش و هنر و آنچه لطایف امر تمدن یا معارف انسانی است طرح اساس خود را بریزد چه پایه ترتیب و نظم دولت قدیم ایران را همین داریوش کبیر طالب و مشتاق صحبت یا شاگردی حکمای یونان ریخته است؟

آخرا الامر این نکته را برای تکمیل تحقیق باید متذکر شویم که اولین روشن کنندگان مشعل حکمت و معماران بنای معارف بایستی پای استحکام اخلاق و دبستگی حکیمان را بجائی بگذارند که بورود در کاخ پادشاهی و حلقه مصاحبت چنین شاهنشاه پاکیزه گوهر نیز سرفرو نیارند و زندگانی درویشی خود را بهتر شمارند.